

درک پهلوی دوم از امنیت و خرید تسلیحات نظامی پیشرفته از منظر مکتب کپنهاگ

جمیل قریشی^۱، رامین نادرلویی^۲

^۱ دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

^۲ دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده

هدف اصلی این تحقیق، ارائه دکترینی دفاعی-امنیتی بر اساس نظریه امنیت مکتب کپنهاگ بر اساس شواهد و اسناد خریدهای تسلیحاتی در دوره محمد رضا شاه پهلوی است. روش این تحقیق توصیفی-تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات به صورت، اسنادی و کتابخانه ای می باشد. محمد رضاشاه، با خرید F-14 ها و سفارش موتورهای سوپر جت F-16 و F-18 و درگیر شدن در یک پروژه ۵۰ میلیارد دلاری برای خرید تجهیزات نظامی و تسلیحاتی از ایالات متحده و قرار گرفتن در صدر خریداران سلاح های نظامی از کشورهای مختلف اروپایی و در عین حال تبدیل شدن به یک ژاندارم منطقه ای، در حال برقرار کردن امنیت خیالی بود که به ظاهر در داخل مرز های خودش در جریان بود و با امنیتی کردن جامعه و خرید تسلیحات نظامی، باعث نادیده گرفتن دیگر ابعاد امنیت شد و در نهایت با مجهز بودن به آخرین تکنولوژی های تسلیحاتی، در سال ۱۳۵۷ سرنگون شد.

واژه‌های کلیدی: درآمد نفتی، خرید تسلیحات پیشرفته، امنیت، مکتب کپنهاگ، جنبش های اجتماعی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

حکومت پهلوی توسط محمد رضا شاه از سال ۱۹۵۳ و بعد از تبعید پدرش توسط نیروهای خارجی، در سال ۱۹۴۱ ادامه پیدا کرد. او کار خود را با سرعت شروع کرد تا سه ستونی که حکومت پهلوی بر آنها بنا شده بودند را گسترش دهد: ارتش، بوروکراسی و سیستم دادگاه حمایتی (مک گلینچی، ۲۰۱۲: ۲۶). به طرق گوناگون، حکومت او ادامه راه پدرش بود؛ البته با برخی از تغییرات جزئی. در این میان، شاه با مشتی آهنین بر کشور (آبراهامیان، ۱۳۸۷)، حکومت می کرد. او انتخابات را کنترل می کرد و تنها به احزاب سیاسی خاصی اجازه شرکت در انتخابات می داد و زمانی که احساس می کرد پایه های حکومتش مختل می شود یا در حال تضعیف شدن است، انتخابات را لغو می کرد. اگر مجلات و یا روزنامه ها، شاه را نقد می کردند، او آنها را تعطیل می کرد. اعضای پلیس مخفی شاه (به نام ساواک) در میان جمعیت نفوذ کرده بودند، و با دقت به هر گونه نشانه ای از عدم وفاداری به شاه، گوش می داند (اصلان، ۱۳۸۷: ۵۲).

علی رغم آشفتگی های برنامه مدرنیزاسیون شاه، سرکوب ها و اعتراضات فزاینده ای که در حال وقوع بود، ایران تصویر چشمگیری از خود را به دنیای بیرون نشان می داد. اقتصاد به شدت در حال رشد بود. هتل های لوکس در تهران سر بر آوردند، استراحتگاه ها در مرز شمالی ایران در دریای خزر افتتاح شد. جت ها و هواپیماهای فوق پیشرفته به طور مرتب در تهران فرود می آمدند و گردشگران و کارگران خارجی را روانه ایران می کردند (ماکی، ۲۰۰۹: ۱۲).

پیشرفت اقتصادی ایران تحت رهبری شاهی که هر روز اطمینانش به خودش بیشتر می شد، قابل توجه بود. بین سال های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۹، نرخ رشد ایران با نرخ سالیانه ۱۰٪، بدون افزایش تورم و افزایش قابل توجه بدهی ها ادامه یافت. این عملکرد با افزایش سریع درآمدهای نفتی امکان پذیر شده بود که برنامه های توسعه عمومی و واردات را تنها با محدودیت های جزئی در وضعیت ارز خارجی کشور امکان پذیر می ساخت. به طور خلاصه، ایران یک مورد موفقیت آمیز و استثنایی در میان کشورهای در حال توسعه بود. این امر خوشبینی عمومی در ایالات متحده را برای ادامه روند فرآیند توسعه و مدرن شدن ایران به همراه آورد (رایت، ۲۰۰۳: ۶۵).

McGlinchey

Mackey

Wright

Years	\$(million)	%increase
۱۹۵۴-۵۵	۳۴.۴	۱۵
۱۹۵۶-۵۷	۱۸۱	۴۳
۱۹۵۸-۵۹	۳۴۴	۶۰
۱۹۶۰-۶۱	۳۵۹	۶۰
۱۹۶۲-۶۳	۴۳۷.۲	۷۰
۱۹۶۴-۶۵	۵۵۵.۴	۷۶
۱۹۶۶-۶۷	۹۶۸.۵	۶۵
۱۹۶۸-۶۹	۹۵۸.۵	۵۳
۱۹۷۰-۷۱	۱,۲۰۰	۵۴
۱۹۷۲-۷۳	۲,۵۰۰	۵۸
۱۹۷۳-۷۴	۵,۰۰۰	۶۶
۱۹۷۴-۷۵	۱۸,۰۰۰	۷۲
۱۹۷۵-۷۶	۲۰,۰۰۰	۷۲

جدول درآمدهای نفتی ایران از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۶ بر حسب میلیون دلار (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۵۴).

با این حال، و در میان این زرق و برق، سرکوب نیز در جریان بود. آزادی بیان یا آزادی مطبوعات وجود نداشت. اعضای پلیس مخفی شاه، همه جا بودند؛ مراقب، بی رحم و بی ملاحظه (ماکی، ۲۰۰۹: ۱۲). پیشبرد برنامه های اقتصادی و ورود به دروازه های تمدن نوین، در سایه چنین فضای امنیتی و پلیسی ای در حال تحقق بود. امنیت^۴ همانند مفاهیمی چون قدرت، عدالت و آزادی، همزمان می تواند به صورت نظری، به مثابه امری عینی^۵ و یا به صورت عملی و به مثابه امری ارزشی یا هنجاری، مورد تحلیل قرار گیرد (فینی زاده بیدگلی، خادم دقیق و شفیع نیا، ۱۳۹۵: ۱۱۲). امنیت به سبب ابهام در خود کلمه، می تواند موضوعات گوناگونی را در بر گیرد. بسیاری از نظریه پردازان معتقدند که تهدید^۶ و امنیت رابطه دو سویه ای با هم دارند؛ بدین معنا که امنیت مساوی است با فقدان تهدید و خود تهدید در شرایط عدم امنیت شکل می گیرد. اما اگر بخواهیم کشورها را در این حوزه مورد بحث قرار دهیم، باید توجه داشته باشیم که تامین امنیت هر کشور در بعد داخلی و خارجی، از اصلی ترین وظایف دولت ها محسوب می گردد و بدون شک هر کشوری به منظور تامین منافع ملی به دنبال بالاترین درجه ی امنیت برای خود است (صادقی و نادری، ۱۳۹۵: ۱۶۷).

Security

Objective subject

Threat

امنیت را به صورت کلی می توان آزادی از تهدید یا خطر تعریف کرد، ضمن اینکه برخی از نخستین نگاشته ها امنیت را مفهومی گریزان^۷ معرفی می کنند. این پدیده به عنوان رشته مطالعاتی در سیر فکری واقع گرایی گسترش یافته، نظریه ای که تهدید واقعی را عامل نظامی و موضوع آن را دولت، یعنی تنها کنش گر اصلی در سیاست بین الملل تلقی می کند و بر تناسب مستقیم بین توانایی های نظامی و منابع و ظهور تهدید تأکید دارد. از این رو، برنامه های پژوهشی به صورت گسترده، بر حوزه کاربرد زور و بررسی موضوعات خلع سلاح و عدم اشاعه متمرکز می گردد (ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۸). این تلقی از امنیت، در دوره محمد رضا شاه بر جامعه ای حکم فرما بود که به لحاظ دیگر مشخصه های اجتماعی و اقتصادی در حالت بحرانی قرار داشت.

درک شاه از توسعه، که عموماً بدون توجه به بافت و ساختار اجتماعی- فرهنگی جامعه ایران بود (شمسینی غیاثوند، ۱۳۸۲) و تلاش برای اجرای آن در هیئت دولت مطلقه شبه مدرن^۸ آن (میراحمدی و جباری نصیر، ۱۳۸۹) که توسط برخی از نظریه پردازان (محمد علی همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴) در قالب نظریه شبه مدرنیسم، تئوری پردازی شده است با برداشتی از امنیت که به زعم شاه، لازمه اجرای این برنامه ها بود که تنها ابعاد نظامی را در بر می گرفت (ابراهیمی ۲۰۱۴) و در خرید تجهیزات نظامی و تسلیحاتی خلاصه می شد. این تلقی از امنیت، باعث شد تا شاه درآمدهای نفتی را، نه برای بکارگیری آن در مسیری همه جانبه از توسعه که منجر به به از بین بردن فقر و کاهش فاصله طبقاتی شود، بلکه به اجرای طرح های وی در جهت ورود به تمدن نوین، اختصاص یابد.

یکی دیگر از شاخص ها در بررسی توزیع عادلانه درآمد، بررسی و مقایسه سهم درآمد ۱۰ درصد ثروتمندترین بخش جامعه یعنی در طبقه بالا در کشور با ۱۰ درصد از فقیرترین افراد، در طبقه پایین همان جامعه است؛ که آمارها نشان می دهد که در سال ۱۹۷۵ شکاف طبقاتی در بالاترین حد خود بوده است و رقم ۳۳،۸ را نشان می دهد. به عبارتی دیگر؛ ثروتمندترین بخش جامعه درآمدی ۳۳،۸ برابری به نسبت فقیرترین افراد کشور را دارند (داده های اتخاذ شده از مرکز آمار ایران، تحلیل محقق). با بررسی آمار رسمی می توان دریافت که ضریب جینی در سال ۱۹۶۹ با ۰،۴۳ آغاز شد و در سال های بعد روند صعودی ادامه یافت و در سال ۱۹۷۵ به ۰،۵ می رسد. این سطح از شکاف طبقاتی و توزیع نابرابر درآمد در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ایران، مسبوق به سابقه نبوده است (مرکز آمار ایران). یکی دیگر از شاخص های مهم در بررسی توزیع عادلانه درآمد، بررسی و مقایسه سهم درآمد ۱۰ درصد ثروتمندترین بخش جامعه یعنی در طبقه بالا در کشور با ۱۰ درصد از فقیرترین افراد، در طبقه پایین همان جامعه است؛ که آمارها نشان می دهد که در سال ۱۹۷۵ شکاف طبقاتی در بالاترین حد خود بوده است و رقم ۳۳،۸ را نشان می دهد. به عبارتی دیگر؛ ثروتمندترین بخش جامعه درآمدی ۳۳،۸ برابری به نسبت فقیرترین افراد کشور را دارند (مرکز آمار ایران).

در این شرایط و اوضاع و براساس آمار موسسه تحقیقات صلح بین المللی استکهلم (۱۹۷۷)، میزان سلاح های خرید شده در ایران از دهه ۶۰ به بعد، همزمان با بالا رفتن قیمت نفت، افزایش یافت و در دهه ۱۹۷۰ نیز این روند ادامه پیدا کرد (آژانس کنترل سلاح و خلع سلاح ایالات متحده، ۱۹۸۲). تمایل شاه برای خرید سلاح های مختلف، تا حدی همراه با اشتیاق است که،

^۷Elusive concept

^۸A quasi-modern absolute state

زمانی که ایالات متحده درخواست های وی را برای خرید سلاح های جدید رد کرد، شاه به کشورهای دیگر، به ویژه اتحاد جماهیر شوروی، سفارش خرید داد (خاطرات: ۱۹۶۸۹: ۳۶).

بنابراین؛ استدلال ما در این مقاله بر این واقعیت است که سوء برداشت شاه از امنیت؛ که در قالبی نظامی تعریف می شد، باعث بی توجهی او به دیگر ابعاد امنیت (اقتصادی، هویتی، اجتماعی و غیره) شد. همین بی تفاوتی ها، پاشنه آشیل حکومت وی شد و دقیقاً از جایی با شورش ها و اعتراض های اجتماعی، روبرو شد که در قبال آنها، اطمینان کامل داشت و علی الرغم داشتن تجهیزات و قدرت نظامی، از بطن جامعه با انقلاب توده ها روبرو شد.

پیشینه تحقیق

تحقیقات مختلفی در باب خرید تسلیحات نظامی در دوره محمد رضا شاه و نیز تاثیر آن بر سیاست داخلی و خارجی پهلوی دوم انجام شده است. چمنکار (۱۳۸۲)، در تحقیقی با عنوان، **توسعه ساختار نظامی حا کمیت پهلوی؛ زمینه ها و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران**، اظهار می دارد که توسعه ساختار نظامی از نمادهای مشخص دولت پهلوی در دهه ۱۹۷۰ م / ۱۳۵۰ ش می باشد. در این فرایند پیچیده، مجموعه عوامل متعدد داخلی و خارجی از قبیل دگرگونی در اوضاع امنیتی منطقه خلیج فارس پس از خروج نیروهای انگلیسی، تحولات نوین در سیاست خارجی ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۶۰ م / ۱۳۴۰ ش، علاقه مندی و اشتیاق شخصی حاکمان ایران، مبارزه با توسعه نفوذ شوروی و بلوک شرق و نیروهای مورد حمایت آنان در پیرامون مرزهای ایران و لزوم هوشیاری و خوداتکایی در برابر خطرات واقعی احتمالی در تعامل و تأثیرپذیری تنگاتنگ نقش آفرین شدند. با توسعه اقتدار نظامی میزان دخالت این بخش در سیاست برون مرزی دولت شاهنشاهی فزونی یافت و ایران با کمک های سیاسی و نظامی در ضمن ارسال مستقیم نیروی انسانی و درگیری های کوچک و بزرگ و یا کمک های تجهیزاتی به یاری گروه مشخصی از کشورهای شتافت امری که از دیدگاه سیاستمداران دولت شاهنشاهی سبب می شد ایران در تحولات بین المللی از خلیج فارس تا شاخ آفریقا، نقش مؤثرتری داشته باشد.

آیدن (۲۰۱۸)، بر این باور است که ایران در دهه ۱۹۷۰ بزرگترین دریافت کننده تسلیحات آمریکایی و انگلیسی بود و به سرعت در حال تبدیل شدن به یک ابر قدرت نظامی بود. محمدرضا پهلوی در اثر افزایش جهانی قیمت نفت در پیامدهای جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ و در اوج قدرت خود و به پشتوانه دلارهای نفتی، پیشرفته ترین سلاح های موجود جهان را برای ارتش کشور خود، خریداری کرد. در حالی که وی موفق شد ایران را از نظر کیفیت و کمیت به عنوان یکی از مجهزترین نظامیان منطقه معرفی کند، اما پیش بینی های مربوط به دهه ۱۹۷۰ نشان داد که وی برنامه های عظیم تری برای تبدیل ایران به یکی از قدرتمندترین نیروهای نظامی متعارف در جهان دارد.

Memorandum

Iddon

با مرور ادبیات موجود در زمینه تحقیقی حاضر، بیشتر مطالب به صورت اسناد و نیز ارائه مدارکی در زمینه خرید تسلیحاتی محمد رضا شاه در این سال ها می باشد و تحقیقات کمی به بررسی تحلیلی موضوع در قالب مقاله پرداخته اند.

روش تحقیق

روش این تحقیق، توصیفی تحلیلی است و با استفاده از رویکرد اسنادی در گردآوری اطلاعات، با کاربست چارچوب نظری مورد نظر در صدد آزمون چارچوب نظری برای تحلیل تسلیحات خریداری شده شاه در دوره ۱۹۵۴ به بعد و تا زمان بروز انقلاب می باشد.

مبانی نظری تحقیق

تئوری امنیتی شدن مکتب کپنهاگ

بر اساس نظریه مکتب کپنهاگ، امنیت در مورد بقا است (مک سوینی، ۱۹۶۹: ۴۵). نظریه پردازان مکتب کپنهاگ معتقدند که در روابط بین الملل چیزی به عنوان یک مسئله امنیتی نمود میابد که به عنوان تهدیدی وجودی^۴ برای بعضی از اهداف و موارد حیاتی، مطرح شود؛ تهدیدی که باید بلافاصله و با اقدامات ویژه ای مورد رسیدگی قرار گیرد (بوزان و واور، ۱۹۹۸: ۱۴۵)

به غیر از موارد مشترک در باب درک نظامی ولی سنتی از امنیت با محققان امنیتی دیگر مکاتب، دستگاه مفهومی نظریه پردازان مکتب کپنهاگ - که ترکیبی است از مفاهیم نئورئالیستی^۶ و سازه گرایی اجتماعی^۷ - بسیار متفاوت از همتایان سنتی خود است. سه ابزار مفهومی تجزیه و تحلیل این مکتب را چنین می توان ذکر کرد: بخش های امنیتی^۸ نظریه مجموعه های امنیتی منطقه ای^۹ و تئوری امنیت (بوزان، ۱۹۹۸ و بوزان و واور، ۲۰۰۳).

۱ Copenhagen School

۲ survive

۳ McSweeney

۴ Existential threat

۵ Buzan and Wæver

۶ Neorealist

۷ Social constructivism

۸ Security sections

۹ Regional security suite theory

این سه جز؛ در قالب یک سیستم بین المللی و از لنزهایی دیده می شوند که جنبه ای خاص از روابط و تعامل بین همه اعضای سازنده باهم را پوشش دهد. بوزان، بر اساس انواع تعاملات خاص بین قسمت های مختلف این کلیت، پنج بخش را از هم تفکیک می کند: بخش نظامی،^۱ بخش سیاسی،^۲ بخش اقتصادی،^۳ بخش اجتماعی^۴ و در نهایت بخش محیط زیست^۵. این بخش ها، ابزاری بسیار مفید در تجزیه و تحلیل مسائل امنیتی هستند؛ زیرا با کم کردن تعداد متغیرها، تا حد زیادی تحلیل مسایل را راحت تر می کنند (هیوسمان، ۱۹۹۸: ۷۸).

استدلال اصلی تئوری امنیتی شدن این است که در روابط بین الملل یک موضوع زمانی به یک مسئله امنیتی تبدیل می شود؛ نه به این دلیل که این موضوع تهدیدی عینی^۶ برای دولت است، که یک بازیگر عرصه این روابط چیزی را به عنوان تهدید وجودی برای بقای خود تعریف می کند. با انجام این کار، بازیگر ادعا می کند که حق کنترل کردن شرایط را با توسل به هر وسیله ای، در جهت حفظ و بقای خود را دارد. مواردی که ظاهراً^۷ به عنوان تهدید در نظر گرفته می شوند و بایستی برطرف شوند (بوزان و واور، ۱۹۹۸: ۱۵۰).

بر اساس مبانی نظری این مکتب فکری؛ امنیت، حرکتی است که سیاست را فراتر از قوانین موجود بازی در نظر می گیرد و این مسئله را به عنوان نوع خاص از سیاست یا سیاستی فرا دستی^۸ مطرح می کند. پرداختن به مساله ای امنیتی، همیشه با انتخاب همراه بوده است؛ این انتخاب نیز همیشه سیاسی بوده است. این انتخاب از طریق امنیتی کردن عملی گفتمانی^۹ که به دنبال پرداختن به حل تهدید بنیادین و اساسی است، تحقق می یابد. با این حال، قدرت ساختن مسئله امنیتی از طریق کنش زبانی (که عنوان مثال یک نفر به دلیل داشتن قدرت و سرکوب مخالفان، قدرت کافی برای مطرح کردن نظرات خود و تبدیل کردن آنها به مساله امنیتی را دارد) نباید در دست یک نفر قرار گیرد.

•Security theory

•Military section

•Political section

•Economic sector

•Social section

•Environment section

•Huysmans

•Objective threat

•Extracurricular politics

•Discourse action

•Speech Act

امنیتی شدن؛^{۳۳} اساسا امری بین‌الذهنی^{۳۲} است. روندی که در آن، مذاکره بین عناصر و کنشگران امنیتی ادامه می‌یابد. این عناصر عبارتند از؛ کسی که مساله را طرح می‌کند، شنونده و در نهایت کسی که بایستی دست به انتخاب بین طرح مذکور بزند که در همین ارتباط یا آن را قبول کند و یا از پذیرش آن، امتناع کند. امنیتی شدن، نمی‌تواند تحمیل شود. تنها رضایت مخاطبان، اعمال اقدامات فوق‌العاده و فراتر از رویه‌های مرسوم و عادی در دنیای سیاست را مشروع می‌کند. این اقدامات شامل نقض روش‌های عادی و مرسوم و جافتاده سیاسی است که برای خنثی‌سازی تهدید انجام می‌شود. بنابراین، امنیت (و همچنین تمام سیاست‌ها) در نهایت نه با اهداف و نه با موضوعات دیگر، بلکه در میان کنشگران معنا می‌یابد (همان، ۱۵۱).

بنابراین امنیت، یک عمل خود ارجاعی^{۳۳} است: یک مسئله تنها با خوردن برچسب امنیتی به مسئله‌ای امنیتی تبدیل می‌شود. با این حال، این واقعیت که امنیت یک ساختار اجتماعی و بین‌ذهنی است، به این معنی نیست که همه چیز به آسانی قابل تبدیل شدن به مساله‌ای امنیتی است. به منظور تبدیل شدن موفقیت‌آمیز امری به عنوان یک مسئله امنیتی، یک بازیگر امنیتی باید یک حرکت امنیتی را انجام دهد (چیزی را به عنوان یک تهدید موجود برای یک هدف ارائه می‌دهد) که باید توسط یک مخاطب مورد نظر پذیرفته شود (سولویچ، ۲۰۱۰: ۳۰).

یک مجموعه امنیتی؛ گروهی از دولت‌هایی است که نگرانی‌های امنیتی اولیه، آنها را تا حدی گرد هم می‌آورد و امنیت ملی‌شان، نمی‌تواند به صورت جداگانه و جدا از هم در نظر گرفته شوند. این تفسیر بدین معنا است که یک مجموعه امنیتی، تقریبا حول‌علاق یکسان گرد هم می‌آیند و امنیت‌شان تعریف می‌شود. مجموعه‌های امنیتی می‌توانند به لحاظ سیاست‌گذاری مفید باشند و چارچوب مناسبی را فراهم آوردند که در آن در مورد مسائلی مختلفی که می‌تواند امنیت هر یک از آنها را به خطر بیندازد، بحث کنند. اگر بتوان راه‌حلی را از درون خود مجموعه پیدا کرد، بایستی سیاستی اتخاذ شود که بر آمده از خود متن این مجموعه باشد (همان، ۳۲).

ایده‌های امنیت منطقه‌ای^{۳۴} و مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای مهم هستند زیرا هر دولت می‌تواند امنیت خود را در رابطه با حداقل یک مجموعه بررسی کند. بسیاری از نمونه‌های این ایده‌ها را می‌توان به راحتی شناسایی کرد. شاید افراطی‌ترین مورد، را می‌توان اسرائیل و همسایگان عربش دانست. اگر از مثال‌های امنیتی از مسائل اسرائیل و خاورمیانه استفاده کنیم، می‌توانیم به وضوح ببینیم که امنیت اسرائیل با پیچیدگی منطقه‌ای خود در خاورمیانه و برعکس گره خورده است و نمی‌توان بدون توجه به امنیت ملی آن را مورد توجه قرار داد. همین روند برای امنیت فلسطینی‌ها قابل مشاهده است که به طور چشمگیری وابسته به سیاست امنیتی اسرائیل است. این مثال به ما مهمترین نکته در مورد امنیت منطقه‌ای را گوشزد می‌کند؛ این واقعیت که امنیت منطقه‌ای بخشی از سلسله مراتب مشکل امنیتی است، که بین امنیت داخلی و جهانی یا بین

Securitization

Inter-Subjective

Self-referential

Regional security

المللی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند بیرون از این پازل بررسی شود. عواقب عدم پذیرش امنیت منطقه ای می‌تواند برای هر کشوری که آن را نادیده می‌گیرد، فاجعه بار باشد (دیسکایا، ۲۰۱۳: ۱۲).

در نهایت، بر خلاف نظرِ هنجاری اکثر نظریه پردازان امنیتی - سنتی و منتقدان انتقادی - که معتقدند امنیت چیزی مثبت و مطلوب است؛ طرفداران مکتب کپنهاگ اظهار می‌دارند که امنیت نباید، به صورت امری آرمانی^۶ باشد. امنیتی کردن یک مساله خاص منجر به زوال فرایند سیاسی منظم و رویه های دموکراتیک می‌شود و بنابراین، امنیتی شدن باید منفی و به عنوان یک شر ضرور در نظر گرفته شود. پیشنهاد نظریه پردازان مکتب کپنهاگ روند عکس این جریان و به معنای دیگر امنیت زدایی^۷ و نیز برگرداندن اوضاع به حالت عادی و روال های جاافتاده می‌باشد. بر این اساس، آنها تئوری خود را به لحاظ سیاسی، ابزار تحلیلی بی طرفی نمی‌دانند. علاوه بر آن، تا جایی که امکان پذیر باشد آنها به دنبال امنیت زدایی، با توسل به شکستن گفتمان های امنیتی شدن در حال جریان هستند (ابراهیمی، ۱۳۹۴: ۸۴).

تنها با پذیرش مخاطبان، موضوع می‌تواند در حوزه سیاست های عادی پیش رود و نخبگان اجازه می‌یابند که روش ها و قوانین طبیعی و روش های اضطراری را به کار گیرند (بوزان و همکاران، ۲۰۰۵). با این حال؛ بر اساس پیش فرض های مکتب کپنهاگ، امنیت باید به عنوان یک امر منفی در نظر گرفته شود؛ در مقام شکست و نقطه ضعفی که نتوانسته است به موضوعات در مسیر عادی خود بپردازد. بنابراین، مکتب کپنهاگ ترجیح می‌دهد، که مسیر امنیت زدایی را در پیش گیرد و به این ترتیب مسائل را از حوزه اضطرار خارج کند و به حوزه عمومی و عادی انتقال دهد.

ماهیت رابطه شاه و آمریکا

دکترین نیکسون

تصمیم بریتانیا برای برداشتن نیروهای نظامی از شرق سوئز، پایان دوران تسلط آنها بر خلیج فارس بود (الوندی، ۱۳۸۹: ۵۲). شاه متوجه شد که تقسیم کار در خلیج فارس آسان نخواهد بود. اگر ایران جایگزین بریتانیا به عنوان قدرت حاکم در منطقه شود، نیروهای مسلح کشور باید مجدداً بازسازی شوند و هزینه های هنگفتی نیاز دارد. این امر تنها می‌توانست با یافتن راه هایی برای کمک به افزایش درآمدهای حاصل از صادرات نفت ایران، به دست آید. دولت های ایالات متحده و ایران قصد داشتند از ایجاد خلاء قدرت جلوگیری کنند؛ زیرا این امر می‌توانست نیروهای افراطی عرب طرفدار شوروی را قوی کند. تزریق سلاح های شوروی به کشورهای عربی این منطقه را وارد نزاعی کرده بود که جنگ بین بازیگران محلی^۸ و حامیان ابرقدرت شان را مشتعل تر می‌کرد.

Diskaya

Deal

De-security

Local actors

در این وضعیت، شاه معتقد بود که ایران می تواند نقش مهمی در حفظ نفوذ رادیکال عرب و شوروی در یک سطح بی خطر داشته باشد. اما این نیاز با تقویت بیشتر نیروهای مسلح و دستیابی به سلاح های پیشرفته و امکان پذیر است. علیرغم عواقب خطرناکی که افزایش سرمایه گذاری های نظامی به طور بالقوه مستلزم آن بود؛ در داخل کشور، این امر مانع توسعه سایر بخش های جامعه می شدند و در سطح بین المللی، نیز به عنوان زنگ هشدار به کشورهای همسایه قلمداد می شد، به همین دلیل، شاه قصد داشت به دنبال مسیر خود باشد. به طور مشخص، این اقدام به این معنی است که روابط با ایالات متحده؛ به عنوان منبع اصلی تسلیح کننده ایران، باید بیشتر از هر زمان دیگری در دستور کار قرار می گرفت (زانچتا؛ ۲۰۰۹: ۷۹).

شاه امیدوار بود که دولت نیکسون موافقت کند که محدودیت های خرید سلاحی را که توسط رییس جمهور های قبیلی، اعمال شده بود را لغو کند و نفت بیشتری از ایران بخرد. در مقام یک حرکت عملی همراه با حسن نیت، پادشاه ایران پیشنهاد کرده بود که ایالات متحده به طور مخفیانه یک میلیون بشکه نفت در طول ده سال آینده را با قیمت ویژه که همراه با تخفیف ویژه بود را از ایران خریداری کند (ابراهیم، ۱۳۹۴، ۱۲۵). شاه قول داده بود که درآمدهای نفتی ایران را به سیستم سلاح های تولید شده در ایالات متحده برگرداند و شگفت آور اینکه پیشنهاد کرد که دولت نفت را در مثل مواقع اضطرار و کمبود در بازار نفت جهانی، عرضه کند. پیشنهاد او تحت قانون موجود ایالات متحده غیر قانونی بود. قبلا و در ماه مارس سال ۱۹۵۹، دولت آیزنهاور مقررات اجباری را برای مقدار نفت خارجی که می توان به ایالات متحده وارد کرد، اعمال کرد. این سهمیه ها برای محافظت از صنعت نفت داخلی آمریکا از رقابت خارجی بود و در عین حال اطمینان حاصل کند که ایالات متحده هرگز به یک تامین کننده خارجی نفت وابسته نباشد. پیشنهاد شاه برای فروش چنین مقدار زیادی از نفت که با قیمت پایینی عرضه می شد نشان می داد که او چقدر مشتاق افزایش وابستگی اقتصادی آمریکا به نفت خام ایران است (ابراهیم، ۱۳۹۴، ۱۲۸-۱۲۶).

نیکسون ملاقات خود را با شاه در آوریل ۱۹۶۷ در حالی ترک کرد که عمیقا تحت تأثیر رهبری ایران قرار گرفت و به شدت تحت تأثیر پتانسیل ایران به عنوان یک شریک استراتژیک ایالات متحده در خلیج فارس به جای یک کشور خدمتکار جوان بود. نیکسون با شاه به توافق رسید که دو کشور نمی توانند اجازه دهند که خلاء قدرت در خلیج فارس در زمانی که عاملان شوروی سابق در عراق و یمن جنوبی به طور جدی در پی بی ثباتی بودند، شکل بگیرد، چون دامنه این بی ثباتی به خاورمیانه و خاور دور نیز سرایت می کند (لويس و همکاران، ۱۹۶۸: ۱۴۶).

مبادلات بین رهبران ایرانی و آمریکایی نشان می داد که همگرایی سیاست های آنها تا حد زیادی به دلیل درک (واقعی یا ساختاری) تهدید خارجی است؛ این تهدید به طور مستقیم از طرف اتحاد جماهیر شوروی یا به احتمال زیاد، توسط عاملان آنها اعمال می شد. در نظر شاه، مسکو، سعی داشت تا بر مرزهای مدیترانه، با استقرار و نظارت بر رئوس مثلثی که نقاط آن در سوئز، عدن و جیبوتی است، تسلط یابد (الوندی، ۱۳۸۹: ۶۸). هدف بعدی و مهمتر، دسترسی به اقیانوس هند و در نهایت خلیج فارس بود. علاوه بر این، نشانه افزایش رادیکالیسم در کشورهای همسایه ایران فرصت هایی را برای گسترش نفوذ شوروی فراهم می آورد. به طور خاص، شاه در مورد وضعیت عراق ابراز نگرانی کرد. بر اساس ارزیابی او؛ شوروی، بغداد را با استفاده از اسلحه

Zanchetta

Louis and et al

های تهاجمی، از جمله هواپیما، موشک و دیگر جنبه های سخت افزاری، حمایت و تامین می کرد. این انتقال سلاح ها، به طور قابل توجهی، باعث بالا رفتن تقویت بنیه های نظامی عراق می شد.

خلا قدرت در خلیج فارس و امنیتی کردن خرید تسلیحات نظامی توسط شاه

در اوایل دهه ۱۹۷۰، پرزیدنت نیکسون سیاستی را علیه ایران نهادینه کرد که بر وابستگی شدید واشنگتن به اظهارات غرب گرای و ضد کمونیست شاه، شکل گرفت (لوئیس و همکاران، ۱۹۶۷: ۱۵۹). این امر، اتحاد جامعی را به بار آورد که برای امنیت آمریکا، حیاتی بود. با این حال مشارکت با شاه نیز مشکلات خاص خود را داشت. درخواست مداوم شاه ایران برای فروش اسلحه و بی میلی عمومی آمریکایی ها در ارضای این درخواست ها، هر چند در خفا و نه به صورت آشکار، ولی باعث تنش میان شاه و آمریکا می شد. در این زمینه، دولت نیکسون سیاست خود در قبال تهران را تدوین کرد. در حالی که در ابتدا سیاست های پیشینیش را ادامه می داد، در ماه مه ۱۹۷۲ نیکسون تصمیم گرفت که قاطعانه روابط خود را با شاه تقویت کند. الگوی عدم فروش تسلیحات به ایران و نخردن نفت از آنها شکسته شد و این امر به طور غیرقابل برگشتی، ایالات متحده را به شاه ایران پیوند داد (مک گلینچی، ۲۰۱۴: ۹۶).

اساس روابط ایالات متحده و ایران در سال های ریاست جمهوری نیکسون، وابستگی بیشتر دولت به قدرت های محلی برای دفاع از مناطقی است که امنیت ملی آمریکا در آنجاها حیاتی بودند. گرچه این سیاست؛ که به عنوان دکترین نیکسون نام گذاری شده بود، در ابتدا در رابطه با ویتنام (تهیه چارچوب برای خروج نیروهای ایالات متحده) بود، اما کم کم و در آن زمان به موضع عمومی ریاست جمهوری آمریکا نسبت به جهان سوم تبدیل شده بود. نیکسون، در اولین پیش نویس دکترین خود در رابطه با خاورمیانه، سیاست افزایش کمک نظامی و اقتصادی به ایران و عربستان سعودی، دو ستون اصلی مسئول حفظ ثبات منطقه، را پیشنهاد داده بود. اگر چه نام عربستان سعودی ذکر شده بود و متحد اصلی ایالات متحده باقی می ماند، ولی ایران به وضوح تبدیل به ژاندارم منطقه ای آمریکا شد.

تحسین شاه توسط نیکسون و بدبینی وی به چشم انداز دموکراسی در کشورهای در حال توسعه، باعث شد او به این نتیجه برسد که ایالات متحده باید آماده باشد که متحدانش مانند شاه ایران و رئیس جمهور فردیناند مارکوس فیلیپین را به عنوان "ژاندارم C" در جهت حفاظت از منافع حیاتی در آسیای غربی و شرقی، مسلح و آموزش دهد. او راه هایی را برای بازنگری رهبری آمریکا در امور جهانی جستجو کرد. در خاورمیانه، آسیا و اقیانوس آرام، کشورهای نظیر ایران، فیلیپین و استرالیا مسئولیت این امر را برعهده داشتند و تضمین می کردند که هر گونه تعلیق یا عادی شدن روابط میان ابر قدرت های درگیر در جنگ سرد، موجب ضعف، ناامنی و سقوط محیط پیرامون نشود (رابرت، ۱۹۶۴: ۲۳).

—McGlinchey

Robert

ریچارد نیکسون رهبری شاه و نقش او در تقویت و تثبیت امنیت منطقه خلیج فارس را ستود و قول داد «که او بتواند هر گونه سلاح غیر اتمی را که از ایالات متحده بخواهد، خریداری کند». در عین حال، وزارت دفاع ایالات متحده و وزارت کشور از رئیس جمهور دستور گرفتند که "از فرآیند نظارت بر فروش اسلحه [به ایران] اجتناب کنند" (زانچتا، ۲۰۰۹: ۴۷). وعده مطلوب نیکسون فرصتی عالی برای شاه برای خرید آخرین تجهیزات نظامی و ایجاد رویاهای طلاییش فراهم کرد

در همان زمان، هنری کیسینجر به وزیران امور خارجه و وزیر دفاع آمریکا توصیه کرد که به ایران اجازه دهند تا به درخواست خود تجهیزات نظامی از آمریکا بخرد. با وجود دستورات سفت و سخت نیکسون، پنتاگون هشدار داد که "ایالات متحده نباید خود را مجبور به فروش بمب افکن های F-14 و F-15 به ایران کند و ایران را مجهز به بمب افکن های لیزری کند. اما نیکسون و کیسینجر از این هشدارها اجتناب ورزید (مک گلینچی، ۲۰۱۲: ۱۲۳).

مجموعه خرید های نظامی شاه

فرمانده نیزه های مشترک نظامی آمریکا، در جلسه ۲۳ آوریل سال ۱۹۶۹ اظهار داشت که شاه قصد دارد تجهیزات کاملاً فوق پیشرفته خریداری کند که جنگنده های F11 نیز جزو آنها هستند. اما اشتباهی شاه را این موارد، سیر نمی کردند و او از قبل لیست بلند بالایی از تجهیزات نظامی را سفارش داده بود که جنگنده های F14، F16 و حتی F18 نیز جزو آنها بودند. این خرید ها، جزئی از پروژه ۵۰ میلیارد دلاری بود که بین دو کشور از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۰ انجام می شد (واحد کنترل و خلع سلاح آمریکا، ۱۹۸۴: ۸۳-۷۸). این موارد راه را برای شاه باز کرد تا با شرکت گرومان بر سر خرید F14 که پیشرفته ترین و گران ترین جنگنده های آن زمان بودند به توافق برسد.

سیاست جدید فروش سلاح در دولت نیکسون نسبت به ایران در تاریخ ۲۵ ژوئیه سال ۱۹۷۲ همگانی شد، زمانی که کیسینجر دستورالعمل ریاست جمهوری را به معاونت اجرایی پنتاگون فرستاد و در آن او فروش هواپیماهای F-14 و F-15، بمب های هدایت کننده لیزری و ارسال تکنسین های نیروی هوایی به ایران را تایید کرد (همان، ۸۵). بنابراین، در سال ۱۹۷۱، ایران بزرگترین مشتری صادرات اسلحه بود. یک سال بعد، در ماه مه ۱۹۷۲، شاه ایران موافقت کرد که با ریچارد نیکسون معامله کند، بدین منوال که به شاه تضمین داد تا هر نوع سلاح که مورد نظرش است؛ غیر از سلاح های هسته ای، را از آمریکا دریافت کند، و این خرید را بدون دخالت و نظارت از واشنگتن به انجام برساند؛ یک توافق بسیار منحصر به فرد. آن چه که اتفاق افتاد این بود که شاه ایران، سالانه میلیون ها دلار خرید تسلیحاتی از آمریکا انجام می داد و رویه ای شده بود که ظرف چندین سال ایران از یک کشور نسبتاً توسعه نیافته به لحاظ نظامی به یکی از ارتش های پیشرفته در جهان تبدیل شد (مک گلینچی، ۲۰۱۲: ۱۲۹).

تا سال ۱۹۷۲، دولت ایران بزرگترین مشتری خارجی برای اسلحه آمریکایی بود که این مقدار از خرید تسلیحات؛ حتی از ویتنام جنوبی نیز بیشتر بود. تضمین نیکسون به شاه منجر به خرید سرسام آور ایران شد که از حدود ۱۵۰ میلیون دلار در هر سال به چند میلیارد دلار تا اواسط دهه ۷۰ رسید. براساس آمار، بودجه نظامی ایران "۴۰ درصد کل بودجه این کشور بود". روند رو به رشد خرید اسلحه در سال ۱۹۷۳ با افزایش قیمت نفت به چهار برابر افزایش یافت. درآمد نفت ایران در سال به ۲۰ میلیارد

دلار رسیده بود. در طول سال های ۱۹۷۲-۱۹۷۷، سفارشات نظامی داده شده توسط شاه به کارخانه های آمریکایی فزونی یافت و فروش اسلحه ایالات متحده به شاه در این دوره بالغ بر ۲/۱۶ میلیارد دلار بود. در نتیجه، بودجه نظامی ایران از ۱,۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۲ به ۹,۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۷ افزایش یافت که به معنای «افزایش ۶۸۰ درصدی» بود(واحد کنترل و خلع سلاح آمریکا، ۱۹۸۴: ۸۸).

Years	million dollars
۱۹۵۴	۶۰
۱۹۵۵	۶۴
۱۹۵۶	۶۸
۱۹۵۷	۲۰۳
۱۹۵۸	۳۲۶
۱۹۵۹	۳۶۴
۱۹۶۰	۲۹۰
۱۹۶۱	۲۹۰
۱۹۶۲	۲۸۷
۱۹۶۳	۲۹۲
۱۹۶۴	۳۲۳
۱۹۶۵	۴۳۴
۱۹۶۶	۵۹۸
۱۹۶۷	۷۵۲
۱۹۶۸	۸۵۲
۱۹۶۹	۷۵۹
۱۹۷۰	۹۵۸
۱۹۷۱	۹۴۴
۱۹۷۲	۱,۳۰۰
۱۹۷۳	۱,۸۰۰
۱۹۷۴	۴,۰۰۰
۱۹۷۵	۵,۵۰۰
۱۹۷۶	۵,۷۰۰
۱۹۷۷	۷,۲۰۰

جدول خریدهای تسلیحاتی شاه از آمریکا بر اساس سال و دلار (آبراهامیان، ۱۳۸۷: ۸۹)

دیگر ابعاد امنیت در دوره خرید تسلیحات نظامی

علاوه بر بعد نظامی، بر اساس نظریه امنیتی مکتب کپنهاگ، این مجموعه دارای چهار بخش؛ بخش سیاسی، بخش اقتصادی، بخش اجتماعی و بخش محیط زیست نیز می باشد. در بعد سیاسی، زندانیان سیاسی در دوره مورد نظر به شدت افزایش پیدا کردند و بر اساس آمار سال های ۱۳۵۶ و ۵۷، بین ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ هزار نفر زندانی سیاسی در زندان های تهران، قصر و بعدا اوین نگه داری می شدند. از سوی دیگر ساواک، به عنوان بازوی اطلاعاتی و پلیس مخفی شاه، در سرکوب مخالفان و نیز معترضان نقش اساسی ایفا می کرد.

در بخش اقتصادی، علی الرغم بالا رفتن درآمدهای نفتی و واردات بی رویه محصولات غربی و انجام اصلاحات ارضی که هدف خود را بهبود وضعیت کشاورزان اعلام کرده بود، در واقع بیشتر مردم به دلیل از دست دادن وضعیت سابق کشاورزی و روستا نشینی، به شهرهایی هجوم آورده بودند که امکانات لازم برای سازماندهی آنها را نداشت و در آلودگی و زاعه ها به سر می بردند.

در بخش اجتماعی؛ نرخ پایین سواد، عدم بهداشت، اعتراض های اجتماعی، عدم توسعه نامتوازن و ناهمخوان، تحمیل فرهنگ غربی که در قالب کاباره ها و نشان دادن ارزش های فرهنگی در سینما و تلویزیون نمود پیدا می کرد و اصول اعتقادی و دینی مردم را مورد آماج قرار می داد، فاصله طبقاتی زیاد همگی در شکل دادن عدم امنیت در بخش اجتماعی تاثیر گذار بودند.

اگرچه مشخصا در دوران پهلوی با مساله زیست محیطی حادی روبرو نبودیم، اما اصلاحات ارضی و نیز تلاش برای تغییر کاربری های روستایی و کشاورزی و استفاده بی رویه از زمین ها، وارد کردن ادوات و تجهیزات کشاورزی که پتانسیل تغییرات احتمالی در منابع آب، زمین و ... را داشت، از بین بردن عشایر و تغییر سبک زندگی آنها که در قالب یکجا نشین کردن آنها خود را نشان می داد، همگی سرآغاز تغییرات زیست محیطی ای بود که به صورت غیر ملموس، متضمن نارسایی و ناکارآمدی در این حوزه بود.

لذا می توان گفت، در چهار حوزه و بخش فوق الذکر، وضعیت ایران از سامان و نظم مناسبی پیروی نمی کرد و نه تنها شاه به این مسایل توجه نمی کرد، بلکه با سرپوش گذاشتن بر آنها و نمایش ندادن آنها، به دنبال نادیده گرفتن آنها و توجه بیشتر به بخش نظامی بود.

نتیجه گیری

براساس چارچوب نظری مکتب کپنهاگ و عملکرد شاه در این سال ها می توان استدلال کرد که درک شاه از امنیت تنها به امنیت خارجی و نمایش خارجی آن تعریف می شد. این امنیت، فاقد نوعی همکاری با قدرت های منطقه ای بود و صرفا توسط شاه و به تنهایی انجام می شد. عراق، عربستان و دیگر قدرت های همجوار ایران، نه تنها در مجموعه امنیتی ایران جایگاهی نداشتند، بلکه به عنوان دشمن در نظر گرفته می شدند. اگر چه این برنامه در چارچوب سیاست خارجی که ایالات متحده برای منطقه طراحی کرده بود، انجام شد و شاه نیز این طرح را اجرا می کرد ولی در عمل شاه به دنبال یکه تازی صرف خود در منطقه نیز بود.

با توجه به رخدادهای تاریخی، شاه به اصرار خود و نیز تلاش برای سلطه بر منطقه خلیج فارس به دنبال قبولاندن یک مساله به مخاطب خارجی؛ یعنی آمریکا بود و به مدد دولت مطلقه ای که در داخل برقرار کرده بود، هیچ احساس وظیفه ای برای قانع کردن مخاطبان داخلی انجام نمی داد و در مقابل کوچکترین اعتراضی با آنها برخورد می کرد. لذا شاه کنش گفتمانی خود را در قبال وعده های زیاد به آمریکا و نیز سرکوب داخلی، پیش برد و خرید تسلیحات نظامی را به عنوان مساله امنیتی، جا انداخت.

اما بخش مهمی از قضیه به مساله امنیت و بی توجهی مسائل سیاسی اشاره دارد که در سال های آخر حکومتش، شاه می توانست فرایند امنیت زدایی را در پیش بگیرد و مسایل مهم کشوری را در اولویت قرار دهد و منافع ملی را در حوزه عمومی حل و فصل کند. او تجهیزات نظامی را ارتقا بخشید، ولی امکان مطرح شدن دیگر صداهایی را که در پی مطرح کردن مسایل بودند، خفه و سرکوب کرد. مسایل مهم اقتصادی، هویتی، سیاسی که در نهایت موجب نارضایتی و در نهایت انقلاب بر علیه او شد، در قالب واردات بی رویه محصولاتی که از غرب وارد می شد و پروژه مدرن شاه را پیش می بردند، مورد غفلت شاه واقع شدند. چنانچه این مسایل امکان طرح شدن داشتند و شاه اولویت ها را به درستی تشخیص می داد، امکان سرنگونی و زوالش کاهش می یافت.

شاه در روال تبدیل خرید تسلیحات به مساله ای امنیتی، بدون در نظر گرفتن گفتمان انتقادی در جامعه، مسائل را مطرح کرد و بر همان اساس ۴۰ درصد از بودجه کشور را برای خرید سلاح های نظامی اختصاص داد که به سرنگونی او منجر شد. بنابراین، بر پایه نقطه ثقل تفکر مکتب کپنهاگ، امنیت نباید ایده آل باشد، امنیتی کردن یک موضوعی خاص، منجر به زوال فرایند سیاسی منظم و رویه های دموکراتیک می شود. اما شاه، مخالف این روند بود و در نهایت، به جای توجه به مسائل اساسی و بنیادین جامعه که باید در گفتگو با مخاطبان جریان می یافت، او با کمک ساواک و امنیتی کردن مسایل جامعه و در نهایت، نادیده گرفتن دیگر ابعاد امنیتی؛ اقتصادی، هویتی، سیاسی علیه او وارد توافق شدند، در بهمن ماه ۱۳۵۷، علیرغم داشتن پیشرفته ترین سلاح و تجهیزات نظامی، سرنگون شد.

منابع

ابراهیمی، نبی (۱۳۹۴)، مطالعات مقایسه از مفهوم امنیت در مکاتب اخیر امنیتی، فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره ۱۷، شماره ۶۶، صص ۷-۳۰.

اصلان، رضا (۱۳۸۷)، ریشه ها و آینده ی اسلام، نیویورک.

چمنکار، محمدجعفر (۱۳۸۲)، توسعه ساختار نظامی حاکمیت پهلوی: زمینه ها و تأثیرات آن بر سیاست خارجی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۵۰)، تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، صص ۶۱-۱۰۴.

خزایی، حسین (۱۳۸۶)، شبه مدرنیسم در رفتار مقامات پهلوی، موسسه مطالعات فرهنگی و علوم انسانی.

صادقی، سید شمس الدین و نادری، مسعود (۱۳۹۵)، تحلیل ابعاد امنیت ایران در قرن بیست و یکم، فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۵، صص ۱۶۵-۲۰۲.

غیاثوند، حسن شمسینی(۱۳۸۲)، استراتژی های اقتصادی پهلوی دوم، زمانه، شماره ۱۷.

فینی زاده بیدگلی، جعفر و خادم دقیق، امیرهوشنگ و شفیع نیا، محمدشفیع(۱۳۹۵)، بررسی ویژگی های امنیتی شدن یک پدیده (موضوع) در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه پژوهش های حفاظتی - امنیتی دانشگاه جامع امام حسین(علیه السلام) سال پنجم، شماره ۱۷، صص ۱۱۱-۱۳۸.

کاتوزیان، محمدعلی همایون(۱۳۷۴)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلطه پهلوی، مترجم، محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

میراحمدی، منصور و جباری نصیر، حسن(۱۳۸۹)، الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت مطلقه شبه مدرن در ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره اول، صص ۱۶۹-۱۹۲.

الوندی، روهام (۱۳۸۹)، محمدرضا پهلوی و مساله بحرین؛ ۱۹۶۸-۱۹۷۰، مطالعات خاورمیانه، جلد ۳۷.

یرواند، آبراهامیان(۱۳۸۷)، تاریخ مدرن ایران، انتشارات نی.

منابع لاتین

Brendan, January,(2008) the Iranian revolution, twenty first century books,.

Buzan, B. [1983] 1991). People, States and Fear: An Agenda for International Security Studies in the Post-Cold War Era, 2nd ed. (London, Harvester Wheatsheaf,

Buzan, B. and Wæver, O. (2003) Regions and Powers: The Structure of International Security (Cambridge, Cambridge University Press,

Buzan, B., Wæver, O. and Wilde, J. Security (1998) A New Framework for Analysis (London, Lynne Rienner,

Diskaya ,Ali(2013) ,Towards a Critical Securitization Theory: The Copenhagen and Aberystwyth Schools of Security Studies
students and scholars of international politics

Huys eeeiii iigg Ceeeeaaee rr ceaaiee ee eemmm ff a Sectttt y Siiii es
eee aaappppppppEEeEeJJJaaaaaaarrrr naiiaaRRRssss

Louis J. Smith and David H. Herschler, Editors, and David S. Patterson, General Editor, Foreign Relations of the United States, 1969-76, Volume I,

Mackey, Sandra(2009). The Iranians: Persia, Islam and the Soul of the Nation. New York: Penguin Putnam,.

McGlinchey, Stephen(2012), Arming the Shah U.S. Arms Policies Towards Iran, 1950-1979, A thesis submitted to Cardiff University for the degree of Doctor of Philosophy in International Relations.

McGlinchey, Stephen, Lyndon B. Johnson and Arms Credit Sales to Iran 4444-8888MMDDLEEEJJJJ JJ RAAL,3333.

McSweeney, B. (1996) "The United States and the Arms Trade in Iran" *International Studies*, 22 pp. 81-93.

Memorandum from McNaughton to McNamara. Washington, 16 February 1966. FRUS 1964-88XXXXXXXXXX99.

Memorandum from Robert W. Komer to President Johnson. Washington, 15 April 1965. FRUS 1964-68, Vol. XXII: 77.

Memorandum from the Secretary of State Rogers and Secretary of Defense Laird, Washington, July 25, 1972, FRUS 1969-77, Volume E-4.

Memorandum on the Substance of Discussion at a State-JCS Meeting. Washington, 23 April 1964. FRUS 1964-88XXXXXXXXXX00.

Telegram from State to the Iranian Embassy. Washington, 2 July 1964. FRUS 1964-88XXXXXXXXXX00.

Šišić, I. (2010) *Meaning of Security and Theory of Securitization*, Bled Center for Security Policy.

The Institute for Iranian Contemporary Historical Studies (IICHS).

U.S. Arms Control and Disarmament Agency (1982) *World Military Expenditures and Arms Transfers 1970-1979*.

Wæver, O. (1995) *The Securitization of International Relations*, ed. by R. Lipschutz (New York, Columbia University Press).

Wright, Robin (2000) *The Last Great Revolution: Turmoil and Transformation in Iran*. New York: Random House.

Zanchetta, Barbara (2009) *The United States and the Arms Trade in Iran*, Working Papers in International History and Politics.

The second Pahlavi understands of security and the purchase of advanced military weapons from the perspective of the Copenhagen School

Abstract

The main purpose of this study is to present a defense-security doctrine based on the Copenhagen school security theory based on evidence and documents of arms purchases during the reign of Mohammad Reza Shah Pahlavi. The method of this research is descriptive-analytical and data collection is documentary and library. Mohammad Reza Shah, by purchasing F-14s and ordering F-16 and F-18 super jet engines and getting involved in a \$ 00 billion deal, became the top buyer of military weapons from countries Europe, and at the same time becoming a regional gendarme, was establishing imaginary security that ostensibly flowed within its own borders, and by securing society and buying military weapons, it was ignoring other aspects of security, and Finally, being equipped with the latest weapons technologies, it was overthrown in 1979.

Keywords: oil revenue - purchase of advanced weapons - security - Copenhagen school - social movements.